« ؛یکم و سی تاور
مّللا هبش نم
هوف هقلخب مرش
...»

- سند اوری

سند روایت

در صفحه هفتاد و شش، حدیث سی و یکم بودیم.

> **«حدثنا أحمد بن هارون الفامي رضي‌اللّه‌عنه ، قال : حدثنا محمد بن عبد اللّه ابن جعفر بن جامع الحميري ، عن أبيه ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن أبيه ، عن محمد بن أبي عمير ، عن غير واحد، عن أبي عبد اللّه عليه‌السلام قال : من شبّه اللّه بخلقه فهو مشرك ، ومن أنكر قدرته فهو كافر»[1].**

این حدیث، حدیث سی و یکم است. در صفحه شصت ونهم، حدیث بیست وپنجم، شبیه به همین حدیث بود. ولی سند تفاوت داشت. از حضرت امام رضا علیه‌السلام نقل کرده بود. اما خود احمد بن هارون در صفحه هشتاد، حدیث سی و ششم هست؛ در آن جا دارد: «حدثنا أحمد بن هارون الفامي رضي‌اللّه‌عنه...من شبّه اللّه بخلقه فهو مشرك...». پس روایت بیست‌ویکم و روایت سی و ششم را در نظر داشته باشید. البته مرحوم صدوق در صفحه سیصد و شصت و سه، روایت دیگری را آورده‌اند؛ فرموده‌اند: «حدثنا أحمد بن هارون الفامي رضي‌اللّه‌عنه» که از جناب حمیری نقل می‌کند؛ ولی او از ابراهیم بن هاشم نقل می‌کند.

این روایت از امام رضا علیه السلام است که باز هم مربوط به تشبیه می‌شود. روایت مفصلی است. روایت دوازدهم در صفحه سیصد و شصت و سه است.

در عیون الاخبار...؛ ظاهراً مرحوم صدوق دو بار به بغداد رفته بودند. در عیون الاخبار از ایشان چند حدیث آورده‌اند. در کمال الدین هم آورده‌اند. در امالی هم آورده‌اند. چه بسا این‌ها شواهدی باشد که نقل مرحوم صدوق از «احمد بن ابراهیم بن هارون الفامی»، از شواهد این باشد که در میان محدثین فقط اجازه فهرست وار و نسخه‌ها نبوده است. اینجا یکی از جاهای یادداشت کردنی است. ایشان یک بار در سال سیصد و پنجاه و یک به عتبات رفته بودند، این دفعه در سال سیصد و پنجاه و چهار رفته بودند. در عیون الاخبار سالش را هم می‌گویند. «حدثنا أحمد بن هارون الفامي في مسجد الكوفه سنه اربع وخمسين وثلاث مأه»[2]؛ در سال سیصد و پنجاه وچهار در مسجد کوفه از ایشان نقل می‌کند. در این سفرشان خیلی از مشایخ حدیث شنیده‌اند و ذکر می‌کنند.

در نسخه‌هایی از کمال الدین به این صورت آمده است: «احمد بن هارون القاضی». ولی ظاهراً [متن درست] قاضی نباشد. کما اینکه «عامی» و «غامی» هم گفته‌اند. همان «فامی» است. مرحوم مفید هم در اختصاص می‌گویند «حدثنا احمد بن هارون الفامی». سن مرحوم مفید می‌خورد که احمد بن هارون، در عراق، برای ایشان تحدیث کرده باشد. حال «فامی» به‌معنای «سکری» است؟ به‌معنای «بغال» است؟ [خودش جای بحث دارد] البته «فامی» اسم چند شهر نزدیک حمص و واسط است. فهمی باورود پشت کاشان و نطنز هم هست. احتمال دارد، کما اینکه خود مرحوم صدوق قمی بودند ایشان هم قمی بودند و در آنجا ساکن شده بودند. علی ای حال «فامی» ای منسوب به شهر است ای مربوط به پیشه ای است که ایشان داشته‌اند.

«حدثنا أحمد بن هارون الفامي رضي‌اللّه‌عنه»؛ برای ایشان ترضی هم می‌کند. از مشایخی است که دیگران از ایشان نقل نکرده‌اند. در عیون الاخبار هم سه-چهار جا از ایشان نقل کرده‌اند. «فی مسجد الکوفه» را در این چاپ از عیون الاخباری که من دارم، باز در در صفحه هفدهم فرموده‌اند: «حدثنا أحمد بن هارون الفامی فی مسجد الکوفه»[3]. سال آن را نگفته‌اند، ولی مسجدش را گفته‌اند. این خصوصیات اول سند است.

ادامه سند را هم که ملاحظه می‌کنید، همه از اجلای رواة هستند. حمیریین -پسر و پدر- پسر، محمد بن عبداللّه و پدر، عبداللّه بن جعفر حمیری است. هر دو هم قبل از تمام شدن غیبت صغری وفات کرده‌اند؛ سیصد و هفده، و سیصد و بیست و شش. از بزرگان اعیان طائفه هستند.

«عن أحمد بن محمد بن عیسی»؛ از بزرگان معروف محدثین است. «عن أبیه»؛ محمد بن عیسی اشعری. پدر احمد بن محمد بن عیسی و پدر احمد بن محمد بن خالد از رواة بودند. «احمد بن محمد عن ابیه»؛ یک عبارتی است که زیاد تکرار می‌شود. دو معنا دارد؛ یکی این است: احمد بن محمد بن عیسی عن ابیه، یکی هم احمد بن محمد بن خالد عن ابیه. «عن محمد بن أبي عمیر»؛ ایشان هم که کاملاً معلوم هستند. «عن غیر واحد»؛ یعنی ابن ابی عمیر از غیر واحدی از رواة این حدیث را نقل کرده‌اند. بسیار زیاد نقل می‌کند. این حدیث سی و یکم است.

در حدیث سی و ششم که همین سند را دارد، احمد بن محمد بن عیسی از پدر خودشان نقل نمی‌کنند. از پدر برقی نقل می‌کند. «عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن خالد البرقي، عن محمد بن أبي عمیر»؛ در اینجا یکی از آن «غیر واحد»ها را می‌گویند: «عن المفضل بن عمر، عن أبي عبد اللّه علیه‌السلام».

لزوم توجه به سند در روایت‌خوانی

از سفارشاتی که به‌عنوان یک طلبه‌ای که عمل نکردم و بعداً پشیمان شدم [و باید بگویم]، این است که انسان در زندگی طلبگی، مرتب با روایات برخورد می‌کند. یکی از رسم‌های غلط در فضای طلبگی این است که حدیث را ببینیم و از جایی شروع کنیم که «عن ابی عبداللّه» دارد. این غلط است. شما وقتی هر حدیثی را می‌بینید از همان اول، چشمتان را روی سند ببرید. سند را بخوانید. ولو حال دنبالش هم نروید. اما وقتی پانصد بار، هزار بار، چشم را روی سند آوردید، بعد می‌بینید در همین کار ساده شما، یک اطلاعات ناخودآگاه رجالی دارید. یعنی با اسماء بیشتری آشنا هستید با اسمائی کمتر. شبیه پنج شنبه هفته قبل که عرض کردم نسل دوم تکنیک‌های هوش مصنوعی، روی آمارمبنایی است. مبنای آن‌ها بر آمار است. همین جور کار را ذهن ما می‌کند. یعنی ولو دنبال افراد هم نروید، اما ذهن شما همین که سند هزار حدیث را مرور کرده است، آن هایی را که بیشتر تکرار شده‌اند، در ذهن شما نقش دیگری دارند. نسبت به آن هایی که تکرار می‌شوند ای نمی‌شوند، آگاهی دارید. لذا اینکه من می‌خوانم و یک توضیحاتی عرض می‌کنم، تعهد بر این است که حتماً در فضای طلبگی از اول سند در نشویم و حدیث را از اولش شروع کنیم. دراینصورت، فوائد تدریجی آیندهٔ را از خودمان دور می‌کنیم. خودمان را محروم می‌کنیم.

استفاده عامه از اسم مبارک امام صادق‌علیه‌السلام در نقل حدیث

«عن غیر واحد عن ابی عبد اللّه علیه‌السلام»؛ ایام شهادت امام صادق علیه‌السلام است، نکاتی از علماء و اساتید در ذهنم هست، مناسبت دارد که بگویم. حاج آقا [مرحوم آیت اللّه بهجت] می‌فرمودند که معمولاً روایتی که اسم حضرت صادق علیه السلام را می‌برند، عامی هستند. یعنی می‌رسد و می‌گوید: «عن جعفر بن محمد علیه‌السلام». درحالی‌که شیعه حاضر نبودند اسم آن حضرت

را بگویند. کسی که جعفر بن محمد می‌گوید، عامی است. الآن ببینید در روایت «عن ابی عبداللّه علیه‌السلام» آمده است. معصومین علیهم السلام را با کنیه صدا می‌کردند. این نکته‌ای بود که حاج آقا چندین بار برای تشخیص بعضی از روات معصومین اشاره می‌فرمودند. همچنین تعبیر «جعفر الصادق» را اهلسنت زیاد می‌گویند.

وجه لقب صادق برای امام ششم علیه السلام

نکته‌ای که شاید چند بار شنیدم و نکت قشنگی بود که حاج آقا می‌فرمودند، همین بود: این لقب امام علیه‌السلام صادق گفته شده، وجهش چیست؟ شنیدی که «جعفر الصادق» یعنی برای مقابله با جعفر کذاب است. درحالی‌که هنوز مردم جعفر کذاب را ندیده بودند. کسی که کذاب بودنش سال‌ها بعد می‌آید، زمان خود امام، شیعه و سنی بگویند جعفر الصادق؟! این جور در نمی‌آید. لذا حاج آقا [مرحوم آیت اللّه بهجت] وجهی را می‌فرمودند که شایسته بود عالمی مثل حاج آقای بهجت آن را بیان دارد. خیلی خیلی عالی و لطیف است. نمی‌دانم دیگران هم گفته اند یا نه. حاج آقا چند بار با تأکید می‌فرمودند.می‌گفتند: لقب امام صادق علیه‌السلام را وقتی نگاه کنید، به نظرتان عجیب می‌آید. چون راستگو بودن ابتدائی‌ترین شرط مؤمن است. مؤمن دروغ گو! این خیلی وصف مهمی نیست. حالا یک وصف اخلاقی خیلی بالا بالا بگویند؛ شما می‌گویید جواد است، هادی است، اما می‌گویید راست گو است. صادق است. خب، مگر امام معصوم علیه السلام می‌خواستند دروغ بگویند! که ما امام را به راستگو بودن توصیف کنیم؟! لذا چرا حضرت را به صادق بودن توصیف می‌کنیم؟ حاج آقا می‌فرمودند راست گو بودن با این‌که ابتدائی‌ترین وصف یک مؤمن است، چه برسد به امام معصوم، می‌فرمودند از معجزات و کرامات پیامبر خدا صلی‌اللّه‌علیه‌وآله است. خب، لقب‌های معصومین علیهم السلام را حضرت تعیین کرده‌اند. پیامبر از روز اول این فرزندشان را صادق نامیدند. پدرشان را باقر نامیدند؛ «یبقر العلم بقرا». بعدی را الصادق فرمودند. یعنی چه؟ نکته‌ای که حاج آقا می‌فرمودند، این بود: می‌فرمودند حضرت به علم نبوت خبر دادند که این فرزند من زمانی برای مردم مرجعیت پیدا می‌کند و مردم سراغش می‌روند که عصر تقیه گذشته است. دودمان بنی امیه و بنی مروان از بین رفته است. فضا برای این‌که امام علیه‌السلام، اسرار را بگویند، که پدرانشان نمی‌توانستند بگویند، باز شده بود. حضرت علیه السلام، یک چیزهایی را می‌گویند که بر اذهان همه سنگین می‌آید. [شاید اشکال می‌کردند که] چطور پدران شما این‌ها را نگفته‌اند و حالا شما می‌گویید؟! لذا بر همه سنگین می‌آید. از همین رو، از روز اول جدشان پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرموده‌اند صادق. اگر برای شما یک چیزهایی می‌گوید که سنگین است، راست می‌گویند. پدرانشان این مطالب را نمی‌توانستند بگویند. خیلی خیلی وجه زیبایی است. الصادق، او راست می‌گفت. همین‌طور هم بود. الآن شما نشر خیلی از چیزها مثل زیارت عاشورا و سایر چیزها [را بررسی کنید، خواهید رسید که] در زمان حضرت صادق علیه السلام بوده است. رجالیون اهلسنت را نگاه کنید، هیچ کدامشان راجع به امام باقر علیه‌السلام حرفی ندارند. هیچ مشکلی ندارند. اما همین رجالیین وقتی به امام صادق می‌رسند، بخاری و دیگران را ببینید، آن بزرگ رجالی سنی وقتی به امام رسیده است، می‌گوید: «في نفسي منه شيء»[4]. اما جدشان جواب او را داده‌اند و فرموده‌اند: «هو الصادق». اگر از حضرت برای تو چیزهایی نقل کرده‌اند که می‌گویی «فی نفسی منه شیء»، بدان که او صادق است! چیزهایی بوده است، ما که خبر نداریم. ما الان خیلی راحت چیزهایی به هم می‌گوییم، ولی آن زمان این‌طور نبوده است.

شاگرد: چه کسی گفته است: «فی نفسی منه شیء».

استاد: شاید خود بخاری یک کلامی دارد و از او نقل کرده است. از بزرگان رجالی قدیمشان است. ولی از معارفی که الآن می‌گوییم نیست. مهمترین کتابشان تهذیب الکمال[5] است؛ به گمانم اگر آنجا نگاه کنید باشد.

بنابراین لقب حضرت الصادق است؛ یعنی امام علیه‌السلام راست می‌گویند، نسبت به مطالبی که قبلش زمینه‌ای برای عموم نبوده است. امام علیه‌السلام آن‌ها را می‌گویند. در توضیحی که حاج آقا فرمودند خیلی جالب می‌شود. حالا اگر دیدی کس دیگری هم گفته به من هم بگویید. تنها کسی که من دیدم حاج آقا بودند. خیلی هم لطیف است.

شهادت ابوحنیفه به این که امام صادق علیه السلام «افقه الناس علماً» بوده است

عدم نقل عمدی برخی روایات توسط عامه

حالا که صحبت شد، این را هم عرض کنم؛ یک روایتی هست؛ چون شهادت امام علیه‌السلام است، می‌گویم تا هر کسی نشنیده بشنود و هر کسی نشنیده برایش تکرار بشود. بعض روایات در فضائل معصومین علیه‌السلام هست که حالا ما می‌فهمیم و حدس می‌زنیم که چند قرن به‌عنوان یک حدیث‌های مخفی بین مشایخ حدیث اهلسنت مطرح بوده است و برای هم می‌گفتند و آن را پخش نمی کردند تا به دست شیعیان برسد. چون می‌دانستند که اگر به دست آن‌ها برسد، چه کار می‌کنند! لذا بین خودشان می‌گفتند اما نشر پیدا نمی کرد. شاهدش این است؛ این نقل را در کتاب سیر اعلام النبلاء دیدم. یکی از مهم‌ترین کتب اهلسنت است که برای ذهبی است. این را او آورده است. اول این را آنجا دیدم، بعد رفتم تا ببینم برای چه زمانی بوده است، تا جایی که من دیدم اول جایی که در کتاب‌ها رو شده و این حدیث در کتاب‌ها آمده است، [در کتاب] ابوالفرج ابن جوزی است. در فاصله صد سال قبل از ذهبی بوده است. قرن ششم بوده و در قرن هفتم هم وفات کرده است. ابن جوزی معروف است. جد سبط ابن جوزی است. اول، در کتاب او آمده است، ولی سند متصل دارد. این یعنی چه؟؛ یعنی اگر این احتمالی که بنده عرض می‌کنم، درست باشد، تا سال حدود ششصد بین مشایخ حدیث اهلسنت، این حدیث را برای هم می‌گفتند اما در کتاب‌ها و در دسترس عموم نبوده تا علمای شیعه هم آن را ببینند و از آن‌ها نقل کنند. نزد بزرگان حدیث شیعه، مثل مرحوم صدوق و ساری‌ی، این حدیث نیست. البته وقتی آن‌ها نقل کرده‌اند و در کتب شیعه هم آمده است.

این حدیث، خیلی مضمون عجیبی، در فضیلت امام علیه السلام دارد. البته مثل امام صادق علیه‌السلام را که شیعیان می‌دانند. اما این‌که آن‌ها بگویند، آن هم به این صورت در کتاب‌های خودشان و با سندهای متصل که تا قرن ششم و هفتم پخش نشده باشد. خود این دلالت دارد بر یک امر خاصی. چندین بار در مباحثه خدمت شما گفته‌ام. ذهبی که در سیر نقل کرده، می‌گوید از ابوحنیفه سؤال کردند «من افقه الناس»؛ فقیه‌ترین مردم چه کسی است؟ گفت: «ما رایت افقه من جعفر بن محمد». من افقه از امام صادق علیه السلام ندیدم. ابوحنیفه کیست؟؛ اولین امام اهلسنت است. به او امام اعظم می‌گویند. بعدش مالک و شافعی و احمد است. او می‌گوید: «ما رایت افقه من جعفر بن محمد». خب، آقای ابوحنیفه چرا نظرت این است که افقه الناس حضرت هستند؟! می‌گویی یک قضیه دارد. ابوجعفر منصور ملعون، حضرت علیه السلام را ظالمانه برای عراق و حیره خواسته بود. حضرت علیه السلام را آن جا آورده بود، در عراق من را صدا زد. ابوحنیفه در کوفه و عراق بود. ابوجعفر منصور من را صدا زد و گفت: ابوحنیفه «إن الناّس قد فتنوا بجعفر بن محمد»؛ مردم مفتون جعفر بن محمد شده‌اند. او خلیفه است و می‌گوید مردم به امام صادق علیه السلام مفتون شدند. دچار فتنه شده‌اند و دور حضرت را گرفته‌اند.

«فهيّء لي من مسائلك تلك الصعاب»؛ برو یک سؤالات سنگین و مشکل آماده کن و بیاور. من که نشسته‌ام و امام علیه السلام هم هستند، جلوی مردم این‌ها را بگو تا مردم مفتون او نشوند. خب، می‌گویی من رفتم و آماده شدم. چهل سؤال آماده کردم. امروز هم می‌گویند؛ می‌گویند یک خبری هست و یک خبری هم جمع می‌شود. این حدیث یک خبر جمعی دارد که از خودش قشنگ‌تر است. واقعاً از خودش قشنگ‌تر است. ابوحنیفه می‌گوید من سؤالات را آماده کردم و مجلس شد و من وارد شدم. ابوجعفر

منصور بهعنوان خلیفه نشستهه، کنارش هم ظالمانهه، امام علیه السلام را احضار کردهه است. میگویند: «بعث إلي أبو جعفر فأتيته بالحيرة فدخلت عليه وجعفر جالس عن يمينه».

بعد میگوید: وقتی به مجلس داخل شدم، «فلما بصرت بهما دخلني لجعفر من الهيبة ما لم يدخلني لأبي جعفر»؛ میگوید خلیفه او بود، ولی وقتی وارد شدم هیبت امام صادق علیهاالسلام خیلی بیشتر از خود خلیفه بود. این خبر جمعیای است که ابوحنیفه گفت.

بعد میگوید نشستم و منصور به امام عرض کرد: این ابوحنیفه است و فقیه عراق است. اول میخواست از او تجلیل کند تا سوالاتش را بگوید. حضرت علیه السلام فرمودند: بله، او را میشناسم نزد ما میآمد. اشاره کردند که شاگرد ما بودند. حالا میخواهد ابوحنیفه بگوید که چرا امام نزد من افقه است. میگوید سؤالات مشکل را که مطرح کردم، حضرت فقط جواب آنها را نمی دادند، بلکه شروع میکردند تمام فقهای امت اسلامی، بلاد مدینه را مطرح میکردند. میگفتند نظر فقهای مدینه این است، اهل مکه این است. آخر کار میگفتند جوابش نزد ما اهل البیت علیهم السلام این است. گاهی با هم آنها مخالفت میکردند و گاهی با برخی موافقت میکردند. بعد هم ت آخر جواب سؤالها را دادند. بعد میگوید: «أليس قد روينا أنّ أعلم الناس أعلمهم باختلاف الناس»؛ کسی اعلم است که علاوه که خودش نظر دارد، حرف دیگران را هم میداند. یعنی با اینکه حرف آنها را میداند نظر دارد و همین بر همه است. امام علیه السلام فقط نفرمودند ما این را میگوییم، بلکه ابتدا قول همه فقهای امت را ذکر میکردند و بعد نظرشان را بیان میفرمودند. لذا افقه الناس حضرت علیه السلام بودند.

خب، ببینید این حدیث برای خودش خیلی مضمون بزرگی دارد. اگر از قرن دوم و سوم در دست همه بود، محدثین و علمای بزرگ شیعه مرتب آن را نقل میکردند. اما در دست نبوده است. تا جایی که دیدم، همینطور نقل نشده تا ابوالفرج. ابوالفرج سند متصل هم دارد. بین خودشان بوده است. مشایخ حدیث میگفتند یک حدیثی با سند متصل دارم. آن را نشر نمیدهم.

---

[1] التوّحيد ويسنده : الشيخ الصدوق جلد : 1 صفحه : ۷۶

[2] عيون أخبار الرضا(ع) ويسنده : الشيخ الصدوق جلد : 2 صفحه : ۲۲۶

[3] همان ص۱۱۳

[4] الكامل في ضعفاء الرجال (۲/ ۳۵۶)

[5] تهذيب الكمال في أسماء الرجال (۵/ ۷۶)